

کینزر و همه مردان شاه

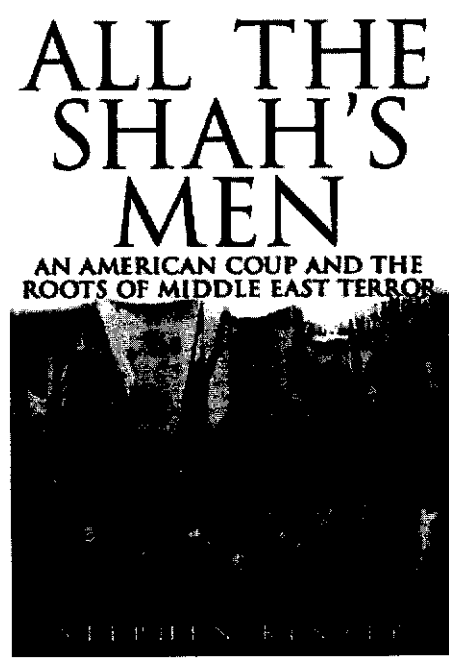
ذائقه افکار عمومی در آمریکا یک مقوله کاملاً اساسی بلکه حیاتی برای بسیاری از موفقیتها و شهرت‌هاست. این ذائقه غالباً از سوی سیاستمداران و نخبگان و نویسندگان و حتی محققان جامعه آمریکا مراعات می‌شود. با کنار هم قرار دادن افکار عمومی و شرایط تاریخی می‌توان با قایقهای کوچک امواج بزرگ ایجاد کرد و یا بر آنها سوار شد. ساده‌انگارانه است که تصور کنیم در فضای فرهنگی و رسانه‌ای آمریکا یک نویسنده یا کتاب آنهم در حوزه تاریخ و سیاست صرفاً به لحاظ تحقیقات دقیق و دستاوردهای مهم علمی در صدر اخبار قرار گیرد. چرا که معلوم است نتیجه همه امور علمی و پژوهشی مطابق میل سیاست روز و ذائقه افکار عمومی نخواهد بود و توفیق شهرت را برای آنها به بار نخواهد آورد. مقاله‌ای که پیش رو دارید به نقد و بررسی محققانه کتاب استفن کینزر درباره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌پردازد و ضعفهای علمی و تاریخی این اثر را بعنوان روایتی آمریکایی برای آمریکاییان بازگویی کند. با مطالعه این مقاله درمی‌یابید که چگونه فرضیات، پژوهشها و نتیجه‌گیریهای این کتاب جهت‌دار بوده و ارزش علمی آنرا مخدوش ساخته است.

«ترومن خوب» و «آیزنهاور بد» داستانی آمریکایی، برای آمریکاییان

مدت زیادی از انتشار کتاب استفن کینزر در ژوئن ۲۰۰۳ نمی‌گذرد؛ اما در همین فاصله زمانی کوتاه این کتاب توجه فراوانی را در محافل سیاسی و مطبوعاتی آمریکا به خود جلب کرده‌است. پیرترین روزنامه‌های ایالات متحده، واشنگتن پست و نیویورک تایمز به معرفی آن پرداخته‌اند و برخی چهره‌های نامدار مخالف دولت جرج بوش، مانند گور ویدال، در ستایش از کتاب سخن گفته‌اند.

استفن کینزر- خبرنگار باسابقه نیویورک تایمز - کتاب خود را چنین نامیده است: همه مردان شاه: کودتای آمریکایی و ریشه‌های ترور خاورمیانه.^۱

این عنوان، گویای تحلیلی است که کینزر در کتاب خود در پی اثبات آن است. کینزر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران را سرآغاز موجی از نفرت ضدآمریکایی می‌داند که در سال ۱۳۵۷ به انقلاب اسلامی ایران انجامید، سپس به سراسر منطقه تسری یافت و گروه‌هایی چون طالبان و القاعده و سرانجام اسامه بن لادن و حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را پدیدآورد؛ بنابراین، کودتا سرمنشا تمام بلیه‌هایی تصور می‌شود که امروزه، جامعه آمریکایی از آن رنج می‌برد و اگر چنین باشد، شناخت «مقصود اصلی» این پدیده اهمیت فراوانی می‌یابد. به این ترتیب کینزر در کاوش برای یافتن عاملین این نفرت به کودتای ۲۸ مرداد می‌رسد. او این کودتا را پیامد سیاستهای حزب جمهوریخواه و دولت آیزنهاور و تمکین ایشان در برابر استعمارگران کهنه کار انگلیسی همچون چرچیل، می‌داند و آنان را به ایجاد موج بزرگی از نفرت ضدآمریکایی در منطقه خاورمیانه، با عنوان بنیاد «تروریسم خاورمیانه»،



متهم می‌کند. کینزر از این طریق و به طور غیرمستقیم، به دولت جرج بوش دوم هشدار می‌دهد و آمریکاییان را از پیامدهای درازمدت سیاستهای تجاوزکارانه کنونی دولت جمهوریخواه بوش به هراس می‌افکند. راز موفقیت کتاب استفن کینزر در بازار آمریکا به همین دلیل است. کتاب کینزر در فضایی منتشر می‌شود که از یک سو به انتخابات آتی ریاست جمهوری ایالات متحده نزدیک می‌شویم و از سوی دیگر، موج نیرومند بیزاری از سیاستهای دولت بوش و کانونهای نظامی‌گرا و نومحافظه کار حامی آن، جامعه آمریکایی را فراگرفته است. در قطب اصلی مخالف با سیاست دولت بوش حزب دمکرات جای دارد که با سخنان مهم ۷ اوت ال گور در سازمان Moveon.org (دانشگاه نیویورک) چالش بزرگ خود را علیه دولت بوش آغاز کرده است.

استفن کینزر، برای القای تصویر منفی از دولتهای حزب جمهوریخواه - از آیزنهاور تا بوش - به عنوان بینندگان نفرت ضدآمریکایی در خاورمیانه و طرح مقصرین اصلی در ایجاد حادثه ۱۱ سپتامبر، از شگرد روزنامه‌نگاری دیگری نیز بهره‌برده‌است. او نام کتاب خود را از نام داستان معروف رابرت پن‌وان^۲ بنام همه مردان پادشاه،^۳ اقتباس کرده است. این نام برای بسیاری از آمریکاییان، که رمان وارن را خوانده یا فیلم معروف آن به کارگردانی رابرت راسن^۴ ساخته شده در سال ۱۹۴۹ را دیده‌اند، آشنایی باشد.

رابرت پن‌وارن، ادیب نامدار آمریکایی، این داستان را در سال ۱۹۴۶ منتشر کرد. این کتاب یا استقبال فراوانی مواجه شد و در سال بعد جایزه پولیتزر را نصیب نویسنده خود کرد. رمان وارن، داستان ظهور و سقوط دیکتاتوری فاسد، پوپولیست و عوام‌فریب در یکی از ایالات جنوبی آمریکا است که از ترس پیش‌داوریهای مردم برای رسیدن به قدرت بهره‌می‌جوید، شهرت این رمان سبب شد که بعدها، در ماجرای واترگیت، باب وودوارد^۵ و کارل برنتستین^۶ - دو خبرنگار واشنگتن پست - کتاب پر فروش خود در افشای عملکرد دولت ریچارد نیکسون را همه مردان رئیس‌جمهور^۷ بنامند. کمی بعد این کتاب نیز به یک فیلم مبدل شد. بدینسان، عنوان کتاب کینزر تعریضی به جرج بوش دوم - استاندار پیشین ایالت تکزاس - می‌باشد.

اهمیت کتاب استفن کینزر تنها در این حوزه و به عنوان بخشی از چالش بزرگی است که در تمامی عرصه‌ها بر ضد دولت بوش دوم و سیاستهای آن اوج گرفته‌است. از منظر تاریخ‌نگاری معاصر ایران، کتاب کینزر نه تنها چیزی بر دانش ما نمی‌افزاید؛ بلکه حاوی بی‌دقتیهای و داستان‌سراییهایی بی‌ماخذ و پیش‌داوریهای سیاسی فراوانی است که پژوهشگر ایرانی را آزرده می‌کند. در واقع، توصیف وارن باس، در نشریه بررسی کتاب نیویورک تایمز، توصیفی جامع از کتاب کینزر است. باس می‌نویسد: «کینزر کتاب خود را با چشم تیزبین یک ژورنالیست و با قلم یک داستان‌نویس نگاشته و حاصل کار کتابی بسیار جذاب است.» چنان‌که می‌بینیم در این توصیف از «دقت علمی یک مورخ» سخنی به میان نیامده و این ضعف بزرگ کتاب استفن کینزر به‌شمار می‌رود. در کتاب کینزر، دولت حزب دمکرات به رهبری هری

ترومن در زمان جنبش ملی نفت در ایران، از تمامی گناهای که به ظهور تروریسم خاورمیانه انجامید، مبرامی باشد. در تصویر ساده‌ای که کینزر از صحنه سیاسی آمریکا در چهار سال آغازین دهه ۱۹۵۰ به دست می‌دهد، ترومن دمکرات «قطب مثبت» را می‌سازد و آیزنهاور جمهوریخواه «قطب منفی» را.

ترومن «به جنبشهای ناسیونالیستی مانند جنبش مصدق علاقمند بود»، «همدلی فراوانی نسبت به ایرانیان فقربزه داشت»، تا سال ۱۹۵۳ با مصدق همدردی می‌کرد و «حاضر نبود با امپریالیستهای کهنه‌کار (انگلیسی) همکاری کند». بنابراین، ترومن طرح پیشنهادی چرچیل را برای کودتا در ایران نپذیرفت؛ زیرا «سیا تاکنون به سرنگونی دولتی اقدام نکرده بود و ترومن نمی‌خواست در این زمینه پیشقدم باشد.» (ص ۳) اجسون، وزیر خارجه دولت ترومن نیز به «ناسیونالیسم جهان سوم» علاقه داشت. (ص ۸۶) بر اساس تصویر کینزر، دولت ترومن تا زمانی که در قدرت بود، مانع مداخله نظامی بریتانیا در ایران شد و این اقدام را لطمه به اتحاد غرب علیه مسکو تلقی کرد. «رییس جمهور ترومن تا آخرین روزی که در قدرت بود، مصراجه مخالف دخالت در ایران بود.» (ص ۲۰۴)

در مقابل، آیزنهاور، رییس جمهور بعدی زمام سیاست خارجی دولت خود را به برادران دالس سپرد که به شدت به گسترش کمونیسم، حساس و از آن هراسان بودند. (صص ۴، ۱۵۴ - ۱۵۵، ۲۰۸ - ۲۰۹) به تعبیر وارن باس در نیویورک تایمز آیزنهاور و جان فاستر دالس، وزیر خارجه او مصدق و سایر ناسیونالیستهای جهان سوم را «گرگهای کمونیست در لباس میشهای بی طرف» می‌دانستند که در خدمت کمونیسم و مسکو هستند. به این ترتیب، دولت آیزنهاور، با اقدام به کودتا در ایران، بنیانگذار گرایش تجاوزکارانه‌ای در سیاست خارجی آمریکا شد که «یکشنبه سیا را به محور اصلی دستگاه سیاست خارجی آمریکا بدل کرد» و از آن پس «عملیات پنهان به راهی ارزان و کارآمد برای شکل‌دهی به جریان حوادث جهان تلقی گردید.» (ص ۲۰۹)

داستان «ترومن خوب» و «آیزنهاور بد» شاید برای ساده‌کردن حوادث و ایجاد جاذبه در طیف وسیعی از خوانندگان آمریکایی جالب باشد، ولی از منظر پژوهش تاریخی، ساده‌انگارانه و فاقد اعتبار است.

ترومن خوب، کسی است که در واپسین روزهای جنگ دوم جهانی، بی هیچ توجیه نظامی‌ای، دستور پرتاب بمب اتمی بر شهرهای هیروشیما (۶ اوت ۱۹۴۵) و ناگازاکی (۹ اوت ۱۹۴۵) را صادر کرد و در سخنان مکرر خود از این اقدام دفاع نمود. او در ۹ اوت، پس از انفجار بمب در ناگازاکی، گفت: «ما این بمب را بکاربردیم تا جان هزاران هزار جوان آمریکایی را نجات دهیم.» در این فاجعه ۱۰۵ هزار زن، مرد و کودک ژاپنی بلافاصله به قتل رسیدند و پیامدهای مرگبار آن تا دهه‌ها ادامه داشت. این تنها نمونه‌ای در تاریخ می‌باشد که در جنگ بمب اتمی به کاررفته است.

ترومن خوب، کسی است که در سال ۱۹۴۶ آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) را تاسیس کرد، سازمانی که در دهه‌های گذشته به یکی از بدنام‌ترین سرویسهای

اطلاعاتی دنیای غرب و نماد تجاوزگری امپریالیسم آمریکایی بدل شده است. بنیانگذاران و مربیان کادرهای اولیه سیا، ماموران سرویس اطلاعاتی بریتانیا بودند.

ترومن خوب، در سال ۱۹۴۶ بانک جهانی را نیز بنیان نهاد و دوست و حامی خود، اوزن مه‌یر - صراف نامدار یهودی و مالک روزنامه واشنگتن پست - را به عنوان نخستین رییس آن به کارگمارد. از آن پس تا به امروز، بانک جهانی به یکی از مهم‌ترین ابزارهای سلطه بر اقتصاد بین‌المللی و عامل بسیاری از مصایب و بحرانهای مالی و ساختاری در کشورهای جهان سوم شناخته می‌شود.

ترومن خوب، با سخنرانی ۱۲ مارس ۱۹۴۷ خود در کنگره، آغاز جنگ سرد را اعلام کرد و با اعلام «دکترین ترومن» بنیانهای امپریالیسم آمریکایی را در دوران پس از جنگ جهانی دوم پی‌ریخت. رقابت تسلیحاتی که ترومن خوب آغاز نمود، در دوران ۴۵ ساله جنگ سرد تریلیونها دلار سود برای صاحبان صنایع نظامی غرب به ارمغان آورد.

ترومن خوب، در سال ۱۹۴۷ جنگ داخلی یونان را علیه جبهه آزادیبخش ملی یونان (E.A.M) یعنی بزرگ‌ترین گروه مقاومت ضدفاشیست‌ها به راه‌انداخت که به کشتار هزاران تن از مبارزان ضدفاشیست در این کشور انجامید و راه را برای استقرار دیکتاتوریهایی نظامی

دست‌نشانده آمریکا هموار کرد. سیاست دولت ترومن، در چارچوب عملیاتی بنام «پوست گوسفند»، ایجاد شبکه‌های مخفی خرابکار و به قدرت رسانیدن راست‌گرایان افراطی در یونان بود. به این ترتیب با پول کلانی که دولت ترومن به یونان تزریق کرد، مسیر تاریخ این کشور دگرگون شد. در سال ۱۹۵۲ دولت فیلمارشال الکساندر پاپاگوس^۱ به قدرت رسید و یونان به عضویت پیمان ناتو درآمد. رییس ایستگاه ام.آی. ۶ در آن و یکی از فرماندهان عملیات توطئه‌گرانه آمریکا و بریتانیا در یونان، کریستوفر مونتگومری بود که در سال ۱۹۵۱ از سوی سرویس اطلاعاتی بریتانیا برای انجام کودتا در تهران مستقر شد.

دومین عملیات مداخله‌گرانه مشترک سازمان تازه تاسیس سیا و اینتلیجنت سرویس بریتانیا، کودتای ناموفق در آلبانی بود. این عملیات در دسامبر ۱۹۴۹ انجام شد؛ ولی به سرعت شکست خورد و کماندوهای سیا و ام.آی. ۶ کشته یا دستگیر شدند. کمی بعد در بهار ۱۹۵۰، سرویسهای آمریکا و بریتانیا به دومین عملیات کودتایی خود در آلبانی دست زدند؛ اما باز هم شکست خوردند. توطئه‌گران سمج آمریکایی و انگلیسی دست‌بردار نبودند و در پاییز ۱۹۵۰ عملیات تهاجمی سوم خود به آلبانی را از خاک ایتالیا شروع کردند که این اقدام نیز با شکست مواجه شد.

و در نهایت سومین عملیات بزرگ مشترک سیا و ام.آی. ۶ کودتای ۲۳ ژوئن ۱۹۵۲/ اول مرداد ۱۳۳۱ زتنال محمد نجیب پاشا در مصر بود که به سلطنت ملک فاروق پایان داد. مورخین اطلاعاتی آمریکا، مانند ویلبر اولان و جان رانلاگ، در کتابهای خود درباره نقش سیا در این کودتا سخن گفته‌اند. این کودتا حدود یکسال پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انجام گرفت و کرمیت روزولت، که در آن زمان به عنوان استاد تاریخ دانشگاه آمریکایی بیروت و رییس انجمن آمریکایی دوستداران خاور نزدیک در لبنان مستقر بود، هدایت و تغذیه مالی این عملیات را



آیزنهاور



روزولت



هریمن

کتاب کینزر در فضایی منتشر می شود که از یک سو به انتخابات آتی ریاست جمهوری ایالات متحده نزدیک می شویم و از سوی دیگر، موج نیرومند بیزاری از سیاستهای دولت بوش و کانونهای نظامی گرا و نومحافظه کار حامی آن، جامعه آمریکایی را فرا گرفته است.

داستان «ترومن خوب» و «آیزنهاور بد» شاید برای ساده کردن حوادث و ایجاد جاذبه در طیف وسیعی از خوانندگان آمریکایی جالب باشد؛ ولی از منظر پژوهش تاریخی، ساده‌انگارانه و فاقد اعتبار است.

ترومن خوب، کسی است که در سال ۱۹۴۶ آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) را تاسیس کرد، سازمانی که در دهه‌های گذشته به یکی از بدنام‌ترین سرویسهای اطلاعاتی دنیای غرب و نماد تجاوزگری امپریالیسم آمریکایی بدل شده است.

بدست داشت.^{۱۰}

بنابراین، نخستین اقدامات کودتایی و تجاوز کارانه سیا، یا به تعبیر استغف کینزر بهره‌گیری از «راه ارزان عملیات پنهان برای شکل دهی به جریان حوادث جهان»، در زمان دولت ترومن آغاز شد. بنیانگذار این رویه در جهان پس از جنگ جهانی دوم، دولت ترومن بود و این میراث به دولت آیزنهاور انتقال یافت.

ترومن خوب، همان کسی است که در ژوئن ۱۹۵۰ نیروهای نظامی ایالات متحده را به شبه‌جزیره کره وارد کرد و با این اقدام، جنگ کره را به یک بحران بین‌المللی تبدیل نمود و اندکی بعد با وضع مقررات امنیتی شدیدی، آزادیهای مدنی مردم آمریکا را به مخاطره انداخت. به این ترتیب، در فضای ضدکمونیستی‌ای که جنگ کره ایجاد کرد، اقدامات تجاوز کارانه ایالات متحده آمریکا در دیگر نقاط جهان، از جمله کودتای ۲۸ مرداد در ایران، موجه شد. در این ماجرا دین اجسون، وزیر خارجه دولت ترومن و ویلیام اورل هریمن، دوست ترومن نقش فعالی داشتند.

پیوندهایی که دولت ریکار ترومن را به دولتهای امپریالیست جرج بوش اول و دوم پیوند می‌دهد، فراوان است. یکی از مهم‌ترین حلقه‌های این اتصال، کمپانی دوپونت است و دیگری فرقه مخفی و شبه‌ماسونی جمجمه و استخوان.

ساخت یمپ اتمی آمریکا در زمان دولت ترومن به وسیله شرکت دوپونت انجام گرفت؛ یعنی همان مجتمعی که با خاندان بوش پیوند نزدیک داشت و امروزه در دولت جرج بوش دوم حضوری قدرتمندانه دارد. پرسکات بوش، پدر جرج بوش اول، نه تنها از طریق اورل هریمن به مجتمع دوپونت وصل می‌شد؛ بلکه دوست والتر کارینتر، رییس مجتمع دوپونت در سالهای ۱۹۴۰ - ۱۹۶۲، نیز بود. امروزه ما بر اساس افشاز گریه‌هایی که در غرب صورت گرفته، از جمله سخنرانیهای هنری گونزالز در جلسه ۲۱ ژوئن ۱۹۹۱ مجلس نمایندگان آمریکا، می‌دانیم که کمپانی دوپونت در دوران جنگ ایران و عراق رابطه نزدیکی با حکومت صدام داشت. پیترو دوپونت از سهامداران بزرگ این مجتمع و استاندار پیشین دلاوار، از مبدعین واژه «تروریسم هسته‌ای» است. او در ۲۷ اوت ۱۹۹۸، در زمان دولت کلینتون و مدتها پیش از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، در نشریه موسسه National Center for Policy Analysis، مقاله‌ای با عنوان «جهان را از تروریستهای هسته‌ای پاکسازی کنیم» نوشت و در آن ادعا کرد که ایران، عراق، کره شمالی و اسامه بن لادن به سلاح اتمی مجهز شده و امنیت ایالات متحده آمریکا را به مخاطره انداخته‌اند. این همان اندیشه‌ای است که با صعود جرج بوش دوم، بوسیله نومحافظه‌کاران، در اساس سیاستهای تجاوز کارانه دولت او قرار گرفت و با شعبده ۱۱ سپتامبر جهان را به کام مجتمع دوپونت و شرکای آن برد.^{۱۱}

در ماجرای نهضت ملی شدن نفت در ایران نیز وضع به همین گونه است. استغف کینزر از عملکرد دوگانه دولت ترومن و کمپانیهای رقیب شرکت نفت انگلیس و ایران در قبال نهضت ملی شدن نفت در ایران سخن نمی‌گوید. به ظاهر تنها زمانی که مصدق حاضر به تمکین در برابر

خواست مقامات دولت ترومن، مانند اورل هریمن و والتر لوی، دال بر واگذاری پالایشگاه نفت آبادان به کمپانی رویال داچ شل نشد، مذاکرات به بن‌بست رسید و عملکرد ایالات متحده در خصوص نهضت ملی دگرگون شد. در آن زمان، پالایشگاه نفت آبادان بزرگ‌ترین پالایشگاه جهان به شمار می‌رفت و ارزش مادی آن تنها ۱۲۰ میلیون پوند تخمین زده می‌شد؛ یعنی مبلغی برابر با هزینه نوسازی و مدرن کردن صنعت زغال سنگ بریتانیا.^{۱۲}

استغف کینزر به این معمای بزرگ نمی‌پردازد که چرا باید یک دلال و دسیسه‌گر بدنام بین‌المللی چون اورل هریمن از سوی ترومن خوب، میانجی ایران و کمپانی نفت انگلیس - ایران شود، همان کسی که کینزر در کتاب خود از پیوند او با فرقه جمجمه و استخوان سخن گفته است (ص ۱۰۶). این همان فرقه پنهان شبه‌ماسونی است که جرج بوش و پدر و پدربزرگش اعضای آن بودند. کینزر نمی‌گوید که هریمن، نماینده ویژه ترومن در ماجرای نفت ایران، دوست صمیمی وینستون چرچیل، این امپریالیست کهنه‌کار بود. رابطه نزدیک چرچیل و هریمن با یه‌بده‌بستانهای خانوادگی نیز همراه بود و می‌دانیم که پاملا، همسر راندولف چرچیل - پسر هرزه و همیشه مست سر وینستون چرچیل - بعدها طلاق گرفت و با اورل هریمن ۸۰ ساله ازدواج کرد.^{۱۳}

برخی تحقیقات جدید، عامل اصلی چرخش سیاست ایالات متحده آمریکا در خصوص تحولات ایران را به صعود دولت آیزنهاور در ژانویه ۱۹۵۳ بلکه برتری قطعی ایالات متحده آمریکا بر اتحاد شوروی در زمینه صنایع نظامی عنوان می‌کنند که در سال ۱۹۵۲ و در واپسین ماه‌های زمامداری ترومن رخ داد.

فرانسیس گاوین، استاد دانشگاه ویرجینیا در مقاله «سیاست قدرت و مشی ایالات متحده در ایران، ۱۹۵۰ - ۱۹۵۳» (مجله مطالعات جنگ سرد، پاییز ۱۹۹۹) می‌نویسد:

«در کتب و مقالات، یکی پس از دیگری بر تفاوت فاحش میان سیاستهای دو دولت ترومن و آیزنهاور در قبال ایران تاکید می‌شود؛ در حالی که بررسی شواهد به سادگی روشن می‌سازد که چنین شکاف فاحشی وجود نداشته است. در واقع، چرخش سیاستهای آمریکا در قبال ایران در دوران دولت ترومن صورت گرفت و مهم‌ترین دلیل این مدعا سند شماره ۱۳۶/۱ شورای امنیت ملی مورخ ۲۰ نوامبر ۱۹۵۲/۲۹ آبان ۱۳۳۱ است.»^{۱۴} این سند به شکلی آشکار مهاجم‌تر و یکسویه‌تر از اسناد مشابه پیشین است و بیانگر تمایل فزاینده دولت ترومن به مداخله مستقیم در امور داخلی ایران، در صورت لزوم و نیز پذیرش مخاطرات جنگ می‌باشد. این سند نشان می‌دهد که در سیاست آمریکا در برابر ایران تغییری رخ داده و این تغییر در دوران متاخر دولت ترومن است. این نکته در نوشتار تاریخی به‌طور کامل نادیده انگاشته می‌شود.

گاوین می‌افزاید: «در بهار و تابستان ۱۹۵۲ بسیاری از اعضای دولت ترومن مواضع خود را در قبال مصدق تغییر دادند. در ۱۹۵۱ آمریکاییها می‌ترسیدند اقدام نظامی در ایران سبب مداخله شوروی یا کودتای حزب توده شود؛ ولی در ۱۹۵۲ این نگرانی علیه مصدق سوق یافت. دولت

ترومن نگران بود که اقدامات رهبر ایران سبب تسریع در بحرانی شود که به سقوط ایران در مدار شوروی بینجامد. در سند ۱۳۶/۱ گفته می‌شود: «گرایشهای کنونی در ایران حفظ کنترل توسط یک حکومت غیر کمونیستی را برای مدت طولانی دشوار ساخته است.» و «توانایی جبهه ملی برای حفظ کنترل بر اوضاع نامشخص است.» مقایسه سند ۱۳۶/۱ با اسناد قبلی شورای امنیت ملی آمریکا روشن می‌کند که سیاست دولت ترومن در قبال ایران با گذشت زمان دگرگون شده و بدان جا رسیده که در اواخر سال ۱۹۵۲ مایل است از طریق اقدامات تهاجمی، ایران را از افتادن به مدار شوروی بازدارد.

فرانسیس گاوین علت اصلی این چرخش در سیاست ایالات متحده در برابر ایران را نه صعود دولت آیزنهاور بلکه افزایش قدرت نظامی آمریکا و فرادستی قطعی آن بر اتحاد شوروی می‌داند. او می‌نویسد: «تغییر در توازن نظامی جهان نقش اساسی در این امر داشت. در سالهای ۱۹۵۰-۱۹۵۱ ایالات متحده به قدر کافی مطمئن نبود که بتواند در سیاست خود در قبال ایران ریسک کند و از مداخله نظامی شوروی یا کودتای حزب توده هراس داشت. ایالات متحده حاضر نبود برای دفاع از ایران به اقدام نظامی دست‌زد و به بریتانیا نیز اجازه مداخله نظامی نمی‌داد. در پیامد احداث تاسیسات نظامی عظیمی که از اواخر ۱۹۵۰ آغاز شد و در نیمه ۱۹۵۲ به ثمر نشست، ایالات متحده از اقدام به سیاستهای یکسویه و تهاجمی، هم در خاورمیانه و هم در سایر مناطق (کره، جنوب شرقی آسیا، آلمان)، کمتر هراسان بود. بدینسان، همان گونه که مارک تراختنبرگ^{۱۵} و ملوین لفلر^{۱۶} توانمندانه نشان داده‌اند، از اوایل ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۲ ایالات متحده در قبال اتحاد شوروی از موضع ضعف نسبی به موضع اقتدار کافی رسید. آن نومیادی که طراحان نظامی آمریکا در سال ۱۹۵۱ در قبال مسایل ایران احساس می‌کردند، در اواخر ۱۹۵۲ به خوش بینی فزاینده مبدل شد.»^{۱۷}

محمد رضا پهلوی و آیزنهاور

صرف نظر از بنیان سطحی و غلط نگرش استنفن کینزر به سیاست ایالات متحده در خصوص ایران در دهه ۱۹۵۰ که کتاب او را به اثری ژورنالیستی و تبلیغاتی به سود حزب دموکرات در آستانه انتخابات آتی ریاست جمهوری، تبدیل می‌کند، همه مردان شاه در ارائه تصویری جدی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز ناکام است. در این روایت، الگوی «ترومن خوب» و «آیزنهاور بد» به تاریخ ایران نیز تسری می‌یابد و در قالب دو شخصیت «مصدق خوب» و «کاشانی بد» متجلی می‌شود. در داستان کینزر، مصدق شخصیتی است هم‌تای توماس جفرسون و توماس پین (ص ۹۵) و کاشانی، چنان که خواهیم دید «ملای مواجب‌گیر سیا» و حامی تروریسم و پیش نمونه تاریخی اسامه بن لادن. استنفن کینزر، برخلاف ارائه فهرستی طولی از اسامی کتابخانه‌ها و آرشيوها، در بررسی ماجرای کودتا از هیچ منبع جدیدی که برای ما ناشناخته باشد و مطلبی نو بر دانسته‌های ما بیفزاید، استفاده نکرده است. منابع اصلی روایت او از کودتا خاطرات کریمیت روزولته خاطرات وودهاوس، مقاله گازیوروسکی و به ویژه تاریخچه دونالد

ویلبر است که به وسیله جیمز ریزن، همکار او در نیویورک تایمز منتشر شد. درباره کاستیهای این ماخذ در مقاله «سر شاپور ریپورتر و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» به تفصیل سخن گفته‌ام.

کاستیها و بی‌دقتیها در کتاب کینزر اندک نیستند. در اینجا به برخی نمونه‌ها اشاره می‌شود: روزولت در تهران سوار تاکسی شد و تاکسی علامت Call On (مسافر دارم) را بلند کرد. (ص ۱۰) کینزر، برخلاف اقامت کوتاه تابستان ۱۳۸۱ در تهران، تصویری کند که تاکسیهای تهران مثل تاکسیهای نیویورک از این علامت استفاده می‌کنند.

توصیف کینزر از صحنه ملاقات هریمین با کاشانی جالب است: «هریمین به اتاق تاریکی هدایت شد که پنجره‌های آن بوسیله پرده‌های ضخیم پوشانیده شده بود. مرد مقدس (کاشانی) بی حرکت در بالای اتاق نشست. هریمین کفش خود را درآورده روی قالی نشست و ادای احترام کرد...» (ص ۱۰۶) کاشانی در پایان سخنان خود به هریمین گفت: «اگر مصدق حل مساله نفت را بپذیرد، خون او مانند رزم‌آرا ریخته خواهد شد.» (ص ۱۰۷)

صحنه هولناکی است از ملاقات یک «آمریکایی مهربان» با آیت‌اللهی که ریختن خون برایش از ریختن آب ساده‌تر است. همه می‌دانند که کاشانی خوشرو و بذل‌گو بود و میهمانان خارجی را با تشریفات متداول روز می‌پذیرفت.

کینزر در آغاز کتاب خود، در معرفی کسانی که در بهار و تابستان ۱۹۵۳ از سیا پول گرفته به یک «ملای جیرمخوار سیا» یا «مورد حمایت مالی سیا (One CIA subsidized Mullah)» اشاره می‌کند. (ص ۵) در صفحات بعد روشن می‌شود که منظور وی آیت‌الله کاشانی است. او می‌نویسد:

«چهارشنبه ۱۹ اوت، به تقویم ایرانیان ۲۸ مرداد بود. در این روز روزولت امیدوار بود که مسیر تاریخ یک ملت را تغییر دهد. او پس از اینکه ده هزار دلار برای کاشانی ارسال کرد...» (ص ۱۷۸)

این ادعایی است که از طریق مقاله مارک گازیوروسکی^{۱۸} به کتاب کینزر راه یافته است. گازیوروسکی چنین می‌نویسد: «روزولت که نگران بود، شبکه مصدق به زودی حلقه محاصره آنها را تنگ کند، از رشیدیانها پرسید که چگونه می‌تواند با کاشانی ملاقات کند. رشیدیانها او را به یکی از متحنان خود بنام احمد آرامش راهنمایی کردند. در صبح چهارشنبه ۱۹ اوت/ ۲۸ مرداد دو افسر سیا با آرامش ملاقات کردند و ده هزار دلار به او دادند تا به کاشانی بدهد. سپس، ظاهراً کاشانی ترتیمی داد تا جمعیت مخالف مصدق از منطقه بازار به سمت مرکز تهران راهپیمایی کنند.»

گازیوروسکی در زیر نویس ۶۷ این مقاله، منبع این ادعای مهم را اظهارات دو کارمند بازنشسته سیا به وی ذکر می‌کند: بی‌آنکه نامی از ایشان ببرد. او می‌افزاید: «مهم‌ها، هیچ یک از دو افسر سیا که پول را به آرامش دادند تا به کاشانی بدهد، نتوانستند اثبات کنند که این پول به کاشانی رسیده است» به این ترتیب ادعای فاقد پشتوانه جدی و توأم با حدس و خیال در مقاله گازیوروسکی در کتاب کینزر به یک واقعیت تاریخی قطعی بدل می‌گردد^{۱۹} این پرسش مطرح است که اگر آیت‌الله کاشانی «ملای

مواجب‌گیر» سیا بود، چرا سیا از ۷ مرداد ۱۳۳۲ حملات شبانه به خانه او راه بنام هواداران دکتر مصدق، سازمان داد و در شب ۱۰ مرداد با پرتاب نارنجک به درون خانه وی باعث مجروح شدن ۱۸ نفر شد؟ مقاله «سر شاپور ریپورتر و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» به این حادثه نیز پرداخته است. کینزر آزادی خلیل طهماسبی از زندان را در ذیل حوادث سال ۱۹۵۳ و به عنوان بخشی از قدرت‌نمایی آیت‌الله کاشانی علیه دکتر مصدق مطرح می‌کند. (ص ۱۵۹) به این ترتیب، تصویر به کلی سیاهی که کینزر از کاشانی بدست می‌دهد، کامل می‌شود خواننده آمریکایی کاشانی راه علاوه بر «مواجب‌گیر سیا»، بعنوان حامی «تروریسم» نیز می‌شناسد.

طرح عفو و آزادی خلیل طهماسبی با حمایت فعال رهبران جبهه ملی ایران و در فضای پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۱، یعنی زمانی که رابطه دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی به طور کامل حسنه بود، به مجلس تقدیم شد. در این طرح چنین آمده بود: «چون خیانت حاج علی رزم‌آرا و حمایت او از اجانب بر ملت ایران ثابت است، بر فرض اینکه قاتل او استاد خلیل طهماسبی باشد، از نظر ملت بیگناه و تبریه شناخته می‌شود.» در میان ۲۷ امضاکننده این طرح اسامی زیر به چشم می‌خورد: حبیبی، شایگان، زیرک زاده، نریمان و سنجابی. این طرح در جلسه ۲۴ مجلس هفدهم (۲۲ مرداد ۱۳۳۱) به تصویب رسید؛ ولی در ۲۵ مهر مجلس سنا از تایید آن، و نیز از تایید مصوبه مصادره اموال احمد قوام، بعلت مغایرت با قانون اساسی و قوانین موضوعه خودداری کرد. عدم تایید این دو مصوبه در سنا سرآغاز کشاکشی بزرگ در مجلس شد. به این دلیل، محمود نریمان در نطق ۲۷ مهر خود در مجلس شورای ملی، اعضای مجلس سنا را به شدت مورد حمله قرار داد و مجلس سنا را غیرقانونی خواند. این جنجال به تعطیلی مجلس سنا در اوایل آبان انجامید. در ۱۳ آبان طرح قانونی عفو و آزادی خلیل طهماسبی به دولت ابلاغ و وی در ۲۴ آبان آزاد شد.

کینزر در ذیل حوادث سال ۱۹۵۳ به گزارش از رابین زهنر - مامور اطلاعاتی بریتانیا در تهران - به لندن استناد می‌کند که بر اساس آن «اقدام موفقیت‌آمیز کناره‌گیری کاشانی، بقایبی و مکی از جبهه ملی بوسیله برادران رشیدیان انجام و هدایت شد.» (ص ۱۵۹) نخست اینکه زهنر در پاییز ۱۳۳۱/۱۹۵۲ به لندن بازگشت و در حوادث سال ۱۹۵۳ حضور نداشت. دیگر آنکه، محققین ایرانی و ناظران و فعالان سیاسی آن زمان خوب می‌دانند که دکتر مظفر بقایبی کرمانی نقش اصلی را در ایجاد اختلاف میان آیت‌الله کاشانی و دکتر محمد مصدق و فروپاشی جبهه ملی ایفا نمود. بقایبی کسی نبود که تحت تاثیر برادران رشیدیان قرار گیرد. امروزه به طور مستند و بر اساس اسناد شخصی دکتر بقایبی، می‌دانیم که محرکین اصلی بقایبی، دکتر عیسی سپهبدی و حسین خطیبی بودند.^{۲۰}

در کتاب کینزرتیز، این اسامی و اسامی چهره‌های بسیار موثر دیگر در کودتا، مانند منابع مشابه پیشین، بکلی غایب هستند. در این باره در مقاله «سر شاپور ریپورتر و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» به تفصیل سخن گفته‌ام.

کینزر توصیفی از صحنه بازگشت شاه به ایران، پس از کودتا، به دست داده است. در این صحنه آیت‌الله کاشانی، در کنار شعبان بی‌مخ در میان مستقلمین حضور دارد: «صدها نفر از دوستداران شاه، زاهدی و سرهنگ نصیری و سرلشکر باتمانقلیچ و آیت‌الله کاشانی و شعبان بی‌مخ و سفیر کبیر لوی هندرسون حضور داشتند. اینها کسانی بودند که به پیروزی عملیات آجاکس کمک کرده بودند.» (ص ۱۹۰)

مورخین می‌دانند که شان آیت‌الله کاشانی برتر از آن بود که در مراسم استقبال از شاه (۳۱ مرداد ۱۳۳۲) شرکت کند و وی در این مراسم حضور نداشت. کینزر تنها در چند سطر از حادثه مهمی چون قتل سرتیپ افشار طوس، رییس شهرداری کل کشور سخن می‌گوید. (ص ۱۶۰) او بر اهمیت این حادثه، که برخلاف مندرجات تاریخچه ویلیر، شروع واقعی عملیات کودتا بود، تأکید نمی‌کند و جایگاه مهم آن را در حوادث پسین متذکر نمی‌شود.

کینزر جایگاه اسدالله رشیدیان در سالهای پس از کودتا را چنین توصیف کرده است: «اسدالله رشیدیان که شبکه براندازی او مرکب از روزنامه‌نگاران، سیاستمداران، ملاحا و رهبران گروه‌های تبهکار نقش قاطعی در پیروزی عملیات آجاکس ایفا کرده بود، در سالهای پس از کودتا در تهران ساکن بود و به همراه برادرانش با حمایت شاه، تجارت گسترده‌ای را سامان می‌داد. خانه او به سالن محل اجتماع سیاستمداران و سایر منتقدین بدل شده بود که سرتوشت آینده ایران را بررسی می‌کردند.» (ص ۱۹۹)

در قدرت و ثروت برادران رشیدیان تردیدی نیست: ولی استغف کینزر به گونه‌ای سخن گفته که گویا در دوران طولانی پس از کودتا برادران رشیدیان همه‌کاره ایران بودند.

این توصیف داستان‌گونه و اغراق آمیز درباره وضع شعبان جعفری پس از کودتا به شکل مضحکی تکرار می‌شود. به نوشته کینزر، در دوران پس از کودتا، «شعبان بی‌مخ، در کادیلک زرد رنگ اهلهایی شاه سوار می‌شد و [با] اسلحه کمری در جیب به آرامی در خیابانهای تهران رانندگی می‌کرد و آماده بود تا به هر کسی که ضدشاه و هوادار مصنف به نظر می‌رسید، حمله‌ور شود.» (ص ۲۰۰)

در کتاب کینزر، رگه‌هایی از تعلقات یا تأثیرات صهیونیستی به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه در آنجا که انفجار مشکوک مرکز یهودیان در بوینوس آیرس (۱۹۹۴) و انفجارهای مشابه دیگر را که ردپای موساد و کانونهای مرموز توطئه‌گر غرب در آن مشهود است، به حکومت جمهوری اسلامی ایران نسبت می‌دهد. از نظر کینزر، بمب‌گذاری بوینوس آیرس «نفرت‌انگیزترین جنایت ضدیهودی در دوران پس از هالوکاست» است. (ص ۲۰۳)

یا در جای دیگر، بر تبلیغات سیا علیه دکتر مصنف به عنوان «یهودی تبار» تأکید می‌کند (ص ۶) حال آنکه، صرف نظر از چند مورد نادر از درج این اتهام در برخی نشریات ستیخ آن زمان، دکتر مصنف، حتی در میان سرسخت‌ترین مخالفان نیز، هیچ‌گاه چنین شهرتی نداشت.

برخلاف اینکه استغف کینزر، کتاب استغف دوریل درباره

تاریخ ام. آی. ۶ را به عنوان یکی از ماخذ خود ذکر کرده؛ ولی در کتاب همه مردان شاه حتی یک بار نامی از جرج کندی‌یانگ، طراح و فرمانده اصلی عملیات ذکر نشده است. این ادامه رویه‌ای است که در خاطرات روزولت، خاطرات وودهاوس و تاریخچه ویلیر دیده می‌شود. جرج کندی‌یانگ از سال ۱۹۵۱، در دولت کلمنت اتلی از حزب کارگر، رییس دسک خاورمیانه در ام. آی. ۶ بود و در دولت آیزنهاور قائم‌مقام ام. آی. ۶ شد. هم‌او بود که به عنوان رییس بالادست وودهاوس، وی را به ایران اعزام کرد. استغف دوریل، برخلاف ادعاهای ویلیر، عملیات امریکایی آجاکس را «باز نویسی» طرحی می‌داند که سرجان سینکلر و جرج کندی‌یانگ رییس و قائم‌مقام ام. آی. ۶ بریتانیا، تهیه کرده بودند. روح این عملیات، ایجاد چنان فضایی در تهران بود که ایرانیان مجبور شوند، میان نهاد موجود سلطنت و «آینده نامعلومی» که مصنف وعده می‌داد، یکی را انتخاب کنند. اگر چنین انتخابی صورت می‌گرفت، برنده سلطنت بود.^{۳۱}

در کتاب استغف کینزر، سر شاپور ریپورتر، مسوول عوامل و شبکه‌های داخلی اینتلیجنت سرویس و رابط این سازمان با محمدرضا پهلوی نیز غایب است.

کینزر، به تبعیت از سنت روزولت، وودهاوس و ویلیر، تمامی عوامل بریتانیا در ایران را با نام عام «برادران رشیدیان» می‌شناساند. درباره این عنوان و کاربرد آن در تاریخنگاری کودتای ۲۸ مرداد در مقاله «سر شاپور ریپورتر و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» توضیح داده شده است.

استغف کینزر، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را در پایه تمام تحولاتی قرار می‌دهد که به حادثه ۱۱ سپتامبر و حوادث متعاقب آن انجامید. کودتای ۲۸ مرداد توضیحی است، بر علل اشغال سفارت آمریکا در تهران به سال ۱۹۷۹ و گروگانگیری کارکنان آن. دانشجویان ایرانی می‌ترسیدند که ماجرای روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد تکرار شود و ماموران سیا در سفارت آمریکا شاه را به ایران بازگردانند. (ص ۲۰۲)

این حادثه در صحنه داخلی ایران به تقویت «مهاجم‌ترین عناصر در ائتلاف انقلابی» انجامید و «سیر تاریخ سیاسی ایالات متحده آمریکا» را نیز دگرگون کرد. پیامد این اقدام بود که «ایالات متحده در جنگ طولانی و هولناک عراق با ایران از عراق حمایت کرد و در این فرایند دیکتاتوری صدام حسین در عراق تحکیم شد.» به این ترتیب، «در دهه ۱۹۸۰ روحانیون بنیادگرای ایران نوعی از فاشیسم دینی را بر ایران تحمیل کردند و کشور خود را به مرکز تبلیغات تروریستی در خارج بدل نمودند.» آنها کمی پس از حمایت از گروگانگیری دیپلماتهای آمریکایی در تهران، به حمایت مالی و تسلیحاتی حماس، حزب الله و سایر گروه‌هایی پرداختند که به عملیات تروریستی اشتغال داشتند. رهبران انقلابی ایران و اشتیاق آنان به انجام «هولناک‌ترین انواع خشونت» سبب شد که ایشان به «قهرمانان فتنیسم» در برخی از کشورهای دیگر بدل شوند و افغانها با الهام از آنان، طالبان را ایجاد کنند. به این ترتیب طالبان در کابل به قدرت رسید و اسامه‌بن لادن، این شهر را به مرکز حملات تروریستی خود تبدیل کرد. (ص ۲۰۳)

با این استدلال ساده، دو صفحه‌ای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در پایه ایجاد حادثه مرموز ۱۱ سپتامبر قرار می‌گیرد.

هرچند نباید جایگاه کودتای ۲۸ مرداد را در سلسله اقدامات تجاوزکارانه و مداخله‌گرانه دولتهای ایالات متحده آمریکا که تلقی منفی مردم خاورمیانه را از امپریالیسم آمریکایی شکل داد، کم اهمیت شمرد؛ ولی نمی‌توان یا تحلیل ساده و تک عاملی استغف کینزر نیز موافق بود. کودتای ۲۸ مرداد در متن تصویری عام‌تر و جامع‌تر قابل تبیین است که در نیمه دوم سده نوزدهم میلادی پدیده‌ای بنام «امپریالیسم آمریکایی» را تکوین بخشید. این همان پدیده‌ای است که در آغاز سده بیستم، هابسون در امپریالیسم - کتاب کلاسیک و نامدار خود - به توصیف آن پرداخت و آنرا «نیرومندترین جنبش در سیاست جاری دنیای غرب» خواند.^{۳۲} به نوشته هابسون، ایالات متحده آمریکا نیز در اواخر سده نوزدهم با اشغال هاوایی و بقایای مستعمرات اسپانیا در قاره آمریکا به این موج پیوست.^{۳۳} هابسون افزود: «رسالت تمدن‌سازی» که ایالات متحده آمریکا مدعی آن است نیروی محرکه امپریالیسم آمریکایی بوده و به شکلی آشکار تابع عامل اقتصادی [می‌باشد].»

«اشتیاق پرشور شور پرزیدنت روزولت برای توسعه تمدن نباید ما را فریب دهد. این آقایان راکفلر، پی‌یرپونت مورگان، حنا، شواب و همکاران آنها هستند که به امپریالیسم نیاز دارند و آنرا بر شانه این جمهوری بزرگ غرب تحمیل می‌کنند. آنها به امپریالیسم نیاز دارند؛ زیرا می‌خواهند از منابع عمومی کشور خود استفاده کنند، برای ایجاد زمین‌های سودآور برای گردش سرمایه‌های خود که در غیر این صورت عاقل خواهد ماند.»^{۳۴}

دولت ترومن بنیانگذار گسترش این امپریالیسم در دوران پس از جنگ دوم جهانی، و دولت آیزنهاور ادامه دهنده آن راه بود. تصویری که کینزر از کودتای ۲۸ مرداد به عنوان منشا «تروریسم خاورمیانه» به دست می‌دهد، از زوایای مختلف قابل نقد و نفی است. به عنوان مثال، چرا کینزر کودتای مشترک ژوئن ۱۹۵۲ سیا و ام. آی. ۶ در مصر را در بنیاد حادثه ۱۱ سپتامبر نمی‌بیند؟ این کودتا کمی بعد در سالهای ۱۹۵۴ - ۱۹۵۶، به صعود جمال عبدالناصر انجامید و در دهه ۱۹۶۰ موجی نیرومند از گرایشهای ضدآمریکایی - ضدانگلیسی - ضداسرائیلی را در میان اعراب و سراسر جهان اسلام پدید آورد. صرف نظر از تقدم زمانی کودتای مصر بر ایران، آیا تأثیر احساسات ضدآمریکایی که در دوران جمال عبدالناصر شکل گرفت، بر جهان اسلام بیشتر است یا تأثیر کودتای ۲۸ مرداد؟ آیا روزنامه‌نگار دیگری نمی‌تواند مانند کینزر کتابی بنویسد و دولت ترومن را به دلیل نقش آن در کودتای ژوئن ۱۹۵۲ مصر «مقصر اصلی» در بنیانگذاری «تروریسم خاورمیانه» و حادثه ۱۱ سپتامبر پشناساند؟

آیا اقدامات دولت جان کندی، رییس جمهوری از حزب دمکرات، در تحمیل برنامه‌هایی با پیامدهای تخریبی عمیق بر جامعه ایران در دهه ۱۹۶۰ که این بار با نام «اصلاحات» نه «کودتا» انجام گرفت، حادثه بزرگ دیگری نبود که احساسات ضدآمریکایی را در ایران شدت بخشید؟ همگان می‌دانند که این مداخله، قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را پدید آورد که انقلاب اسلامی ایران مولود مستقیم آن است.

آیا تاثیر حمایت‌های بی‌دریغ دولتهای ایالات متحده آمریکا از دولت اسرائیل، از جمله حمایت دولت حزب دمکرات، به رهبری لیندون جانسون، در جریان جنگ شش روزه (ژوئن ۱۹۶۷) از اسرائیل، در ایجاد احساسات ضدآمریکایی در میان مسلمانان بیشتر است یا تاثیر کودتای ۲۸ مرداد؟

پرسشهای فراوانی از این دست می‌توان مطرح کرد. به علاوه همان گونه که یکی از منتقدین به درستی توجه کرده، انتساب ریشه‌های فنانیسم اسامه‌بن لادن و طالبان به حوادث تاریخ معاصر ایران تحلیلی سست‌بنیاد است. این منتقد می‌افزاید: «در واقع، ایران انقلابی و افغانستان طالبانی خصم بودند، نه متحد و حتی در سال ۱۹۹۸ در آستانه جنگ قرار گرفتند.» (نیویورک تایمز، یکشنبه، ۱۰ اوت ۲۰۰۳) به راستی چرا کینزر در بررسی ریشه‌های طالبان و پدیده‌ای بنام اسامه‌بن لادن به سرمایه‌گذارهای عظیم سیا در جنگ افغانستان علیه نیروهای اشغالگر شوروی کمترین توجهی نمی‌کند؟

گزارش استغن کینزر از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روایتی آمریکایی و برای آمریکاییان است که بی‌دقتیهای فراوان تاریخی و تلاش برای ارائه یک تئوری تک‌عاملی از ریشه‌های حادثه ۱۱ سپتامبر آنرا بی‌اعتبار کرده است. در گزارش استغن کینزر نثر داستان گونه بر دقت تاریخی به شدت غلبه دارد و گاه صحنه‌هایی عجیب می‌آفریند. یک نمونه بارز، توصیف کینزر از ملاقات هریمن و آیت‌الله کاشانی است و نمونه دیگر داستان سفر کینزر به ایران در چهل و نهمین سالگرد کودتای ۲۸ مرداد و استقرار او در هتل لاله: متصدی پذیرش هتل، کلید اتاق ۹۱۱ را به او می‌دهد. کینزر بلافاصله تشابه شماره اتاق را با تاریخ ۱۱ سپتامبر (۹/۱۱) درمی‌یابد و اعتراض می‌کند. متصدی هتل به این اعتراض توجهی نمی‌کند و با خونسردی پاسخ می‌دهد: «این اتاقی است که برای اقامت شما در نظر گرفته شده است.» (ص ۲۱۷) گویی تعدی در کار است که یک آمریکایی در ایران، پس از ۱۱ سپتامبر، در اتاق ۹۱۱ جای داده شود!

یادداشت: رویال داچ شل و پالایشگاه نفت آبادان
والتر لوی، مشاور اورل هریمن، نماینده ترومن و دوست صمیمی چرچیل در مذاکرات او با دولت مصدق بود. رونالد فری‌یر می‌نویسد: «اورل هریمن در خلال مسافرتش به تهران در ماه‌های ژوئیه و اوت ۱۹۵۱/تیر و مرداد ۱۳۳۰ با کمک والتر لوی مشاور نفتی‌اش بیهوده تلاش کرد که به مصدق و مشاورانش توضیح بدهد که عملیات اجرایی بویژه در مورد پالایشگاهی به عظمت و پیچیدگی آبادان نیازمند به کار گرفتن یک سازمان یکپارچه است نه استخدام کارشناسان خارجی بطور انفرادی.»^{۲۵} با توضیحات بعد روشن می‌شود که منظور او از این «سازمان یکپارچه» مجتمع نفتی رویال داچ شل است.

اچسون، هریمن و دیگر مقامات دولت ترومن در مذاکرات آبان ۱۳۳۰/اکتبر ۱۹۵۱ در آمریکا بر سر مالکیت پالایشگاه آبادان به شدت بر مصدق فشار می‌آوردند فری‌یر می‌نویسد: «درست پیش از ملاقات با اچسون، در ۲۴ اکتبر/۲ آبان مصدق بطور فوق‌العاده محرمانه موافقت کرد که پالایشگاه آبادان به شرط آنکه تحت کنترل انگلیسیها

نباشد می‌تواند در مالکیت خصوصی باقی بماند. اما والتر لوی در این مورد تردید داشت.»^{۲۶} مذاکره در این زمینه ادامه می‌یابد. پیشنهاد گروه هریمن و اچسون در مذاکرات با مصدق این بود: «تحويل پالایشگاه آبادان به یک شرکت هلندی.»^{۲۷} به این ترتیب روشن می‌شود که منظور هریمن از «به کارگیری یک سازمان یکپارچه» برای اداره پالایشگاه آبادان کمپانی رویال داچ شل است.

در مذاکرات اچسون، وزیر خارجه آمریکا با مصدق، جرج مک گی، معاون اچسون نقش برجسته‌ای داشت. مک گی متولد تگزاس و فارغ التحصیل دانشگاه اوکلاهما بود. او تحصیلات خود را در دانشگاه آکسفورد ادامه داد. مک گی، به نوشته جیمز بیل، «خود را انگلوفیل می‌دانست» و «ضمن سالیان متمادی دوستی نزدیکی با برخی شخصیت‌های منتقد انگلیسی برقرار کرده بود.» جیمز بیل می‌افزاید: «مک گی یک شخصیت کلیدی در حکومت دمکراتها بود که در برابر امواج ناسیونالیسم که در آسیا و خاورمیانه به حرکت درآمده بود، حساسیت نشان می‌داد.»^{۲۸} پیشنهادهای مک گی به مصدق در پنج محور خلاصه می‌شد. نکته مهم در محور دوم این پیشنهادات این بود: «پالایشگاه آبادان به یک شرکت غیرانگلیسی فروخته شود و شرکت مزبور کارشناسان خودش را انتخاب کند.»^{۲۹} جیمز بیل می‌افزاید: «طرح دیگری از سوی چارلز راینر، از اعضای بلندپایه وزارت کشور ایالات متحده آمریکا مطرح شد که پیشنهاد می‌کرد دولت بریتانیا بی‌درنگ از موقعیتی که در شرکت نفت انگلیس و ایران دارد، دست بکشد و شرکت مزبور مرجحاً تحت اداره هلند یا آمریکا قرار گیرد.»^{۳۰}

مک گی در خاطراتش می‌نویسد: «مصدق تنها یک بار در برابر شگفتی من عقب‌نشینی کرد و آن هم شبی دیروقت در آپارتمانش در هتل نیویورک و بر سر آبادان، بزرگ‌ترین پالایشگاه جهان، بود. او داوطلبانه اعلام داشت که برخلاف تصور عموم در قانون ملی شدن نفت ذکری از پالایشگاه آبادان نشده و بنابراین شامل آن نمی‌شود. من تصور کردم که این بدان معنا است که پالایشگاه هنوز متعلق به شرکت نفت انگلیس و ایران است و بنابراین شرکت باید آنرا تملک کند و در این صورت شرایط فروش آن قابل مذاکره خواهد بود. بعداً نیز مصدق نه تنها این مطلب را به اچسون و من تاکید کرد؛ بلکه حتی موافقت کرد که کمپانی شل (انگلیسی - هلندی) خریدار قابل قبولی خواهد بود.»^{۳۱}

مک گی در ادامه می‌نویسد: «هنوز شرایط و مسایل دیگری باقی مانده بود؛ ولی ما کل قضیه را در نظر گرفتیم که عبارت بود از رضایت ملابوم مصدق به فروش پالایشگاه ملی نشده آبادان به کمپانی انگلیسی - هلندی شل ...»^{۳۲} ممکن است، مصدق برای حمایت هریمن و دیگر مقامات منتقد دولت ترومن وعده انتقال مالکیت پالایشگاه آبادان به رویال داچ شل را داد؛ اما به آن عمل نکرد. این ترغیب مصدق مرا به یاد جمله‌ای از یک دیپلمات انگلیسی درباره احمد قوام می‌اندازد: «احمد قوام با خارجیها به سادگی کشور خود را می‌فروشد؛ ولی هیچ‌گاه جنس را تحویل نمی‌دهد.»

بی‌نوشت:

1- Stephen Kinzer, All the Shah's Men: An American Coup and the Roots of Middle East Terror, Hoboken, New Jersey: John Wiley Sons, June 3002, 272 pages.

2- Robert Penn Warren

3- All the King's Men

4- Robert Rossen

5- Bob Woodward

6- Carl Bernstein

7- All the President's Men (4791)

8- Operation Sheepskin

9- Field Marshal Alexandros Papagos

10- Wilbur C. Eveland, Rapes of Sand, New York: 1980, pp. 95- 105, 125: John Ranelagh, The Agency: The Rise and Decline of The CIA, New York: Simon and Schuster, 1986, p. 297

آیت‌الله کاشانی بعدها گفت: «در مصر محمد نجیب پاشا را روی کار آوردند و در ایران هم قوام‌السلطنه را.

نجیب پاشا باقی ماند ولی قوام را من در اثر فداکاری بیش از چهار روز نگذاشتم باقی باشد.» (آیت‌الله کاشانی به روایت اسناد ساواکه ج ۲، ص ۵۴۶)

11- Pete Du Pont,

"Making the World Safe for Nuclear Terrorists" http://www.Ncpa.Org/ncpa/oped/dupont/dup_82798.Html

مقاله پیت (پیتز) دیوپونت تا چند ماه پیش در آدرس بالا قابل دسترسی بود.

۱۲- بنگرید به یادداشت «رویال داچ شل و پالایشگاه نفت آبادان»

۱۳- برای آشنایی با بیوندهای دو خاندان هریمن و بوش بنگرید به: «سیمای خانوادگی جرج بوش» در

www.Shahbazi.Org
14- NSC 136/1 United States Policy Regarding the Present Situation in Iran", dated November 20, 1952",

برای مطالعه ترجمه فارسی این سند بنگرید به: عبدالرضا هوشنگ مهدوی و اصغر اندرودی (مترجم)، اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران، تهران: علمی، ۱۳۷۷، ج ۲، صص ۷۸۴- ۷۹۰؛ صادق خرازی، آمریکا و تحولات ایران: اسناد و مدارک آزاد شده دولت ایالات متحده آمریکا درباره جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰، صص ۸۵- ۹۴. در دو این مآخذ می‌توان سیر تحول نگرش دولت آمریکا و حوادث ایران را بر اساس اسناد سیاستگذاری شورای امنیت ملی ایالات متحده دنبال کرد.

15- Marc Trachtenberg

16- Melvyn Leffler

17- Francis J.Gavin Politics, Power, and US Policy in Iran, 1950-1953",

Journal of Cold War Studies

, 1.1, Winter 1999"

18- Mark Gasiorowski, The 1953 Coup

d-etat in Iran"

, Journal of

Middle East Study

, No. 19, (1987)."

۱۹- نمونه‌های دیگری از این گونه بی‌مبالاتیها در مقاله گازبوروسکی وجود دارد. به‌عنوان نمونه، او قتل افشار طوس را به سرویس اطلاعاتی بریتانیا (ام. آی. ۶) نسبت می‌دهد و برای این ادعای بزرگ فقط به ایران تایمز مورخ ۳۱ مه ۱۹۸۵ استناد می‌کند.

۲۰- بنگرید به: «معمای دکتر مظفر بقایی» در

: shahbazi. Org

21- Stephen Dorril, MI6: Inside the Covert World

of Her Majesty's Secret Intelligence Service,

New York: The Free Press, 2000, p. 586

درباره جرج کندی بانک در مقاله مستقلی سخن گفته و در آینده نیز او را بیشتر معرفی خواهم کرد.

22- John A.Hobson, Imperialism:

A Study, New York: James Pott and Co.,

1902, Part1, chapter1.. (Paragraph1(1.1.1))

23- ibid, 1.6.6.

24- ibid, 1.6.11.

۲۵- (مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۲۹۷)

۲۶- (همان، ص ۳۰۶)

۲۷- (همان، ص ۳۰۷)

۲۸- (همان، ص ۳۲۰)

۲۹- (همان، ص ۳۴۰)

۳۰- (همان، ص ۳۴۶)

۳۱- (همان، صص ۳۷۸ - ۳۷۹)

۳۲- (همان، ص ۴۸۲)